



روزانه ها ...



خانه قلم ها پیوندها

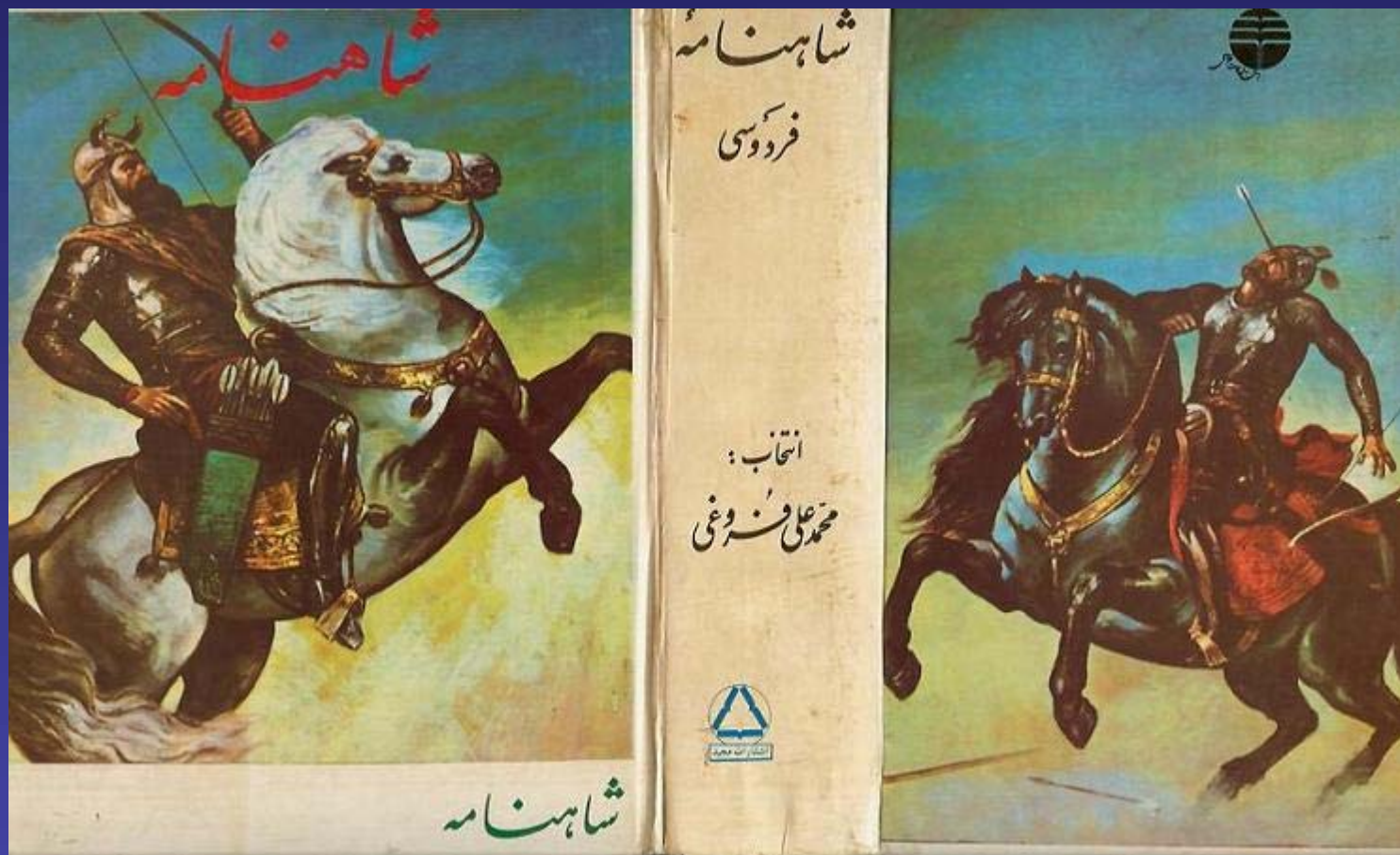


آرژاد (م) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب ، نه به معنای تأییدست ونه به تبلیغ ؛ تنها برای خواندنت و ...

533

# پیشگفتار محمدعلی فروغی بر شاهنامه : مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه



انتشارات فردوس: خیابان مجاهدین اسلام - شماره ۲۶۲ - تلفن: ۳۱۲۴۵۳۳  
انتشارات مجید: ده متری ثقفی - شماره ۲۸ - تلفن: ۵۴۴۸۵۹

شاهنامه فردوسی  
تصحیح محمدعلی فروغی  
چاپ: چاپخانه تایش  
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه  
چاپ هفتم: ۱۳۷۲ - تهران  
همه حقوق محفوظ است.

فهرست متون و جرات	
دیباچه ناشر	۳
مقام فردوسی راهبیت شاهنامه	۷-۲۸
جزوه تولد (۵۰ص)	
<b>پیدایش دشمنی میان ایران و توران</b>	
دیباچه فردوسی	۹
یادشاهی کیومرث	۷
یادشاهی هوشنگ	۹
یادشاهی طهمورث	۱۰
یادشاهی جمشید	۱۱
داستان ضحاک	۱۳
داستان فریدون و کاوه آهنگر	۱۸
یادشاهی فریدون	۲۶
داستان ایرج و سلم و تور	۳۱
داستان منوچهر و طوطی‌خواری او	۳۹
جزوه دوم (۳۲ص)	
<b>زال نامه</b>	
یادشاهی منوچهر	۵۳
داستان دهقان سام	۵۴
جزوه سوم (۲۰ص)	
<b>فرستهم نامه</b>	
آغاز داستان رستم	۸۴
انجام کار منوچهر	۹۰
یادشاهی نوذر	۹۱
یادشاهی زو	۱۰۲
بخت نشستن کیقباد و آغاز جنگ	
با افراسیاب و پشنگ	۱۱۰
یادشاهی کیکاوس	۱۱۵
رقن کارس بازار ندران	۱۱۷
داستان هفت خان رستم	۱۲۰
داستان کاوس و شاه مار ندران	۱۳۱
باز گشتن کاوس با ایران	۱۳۹
جنگ کاوس با شاه هاماوران	۱۳۸
با آسمان و رخن کاوس باغواي ابیس	۱۴۵
انجمن رستم و یساوانان بشکارگاه	
افراسیاب و جنگ هفت گردان	۱۴۸
جزوه چهارم (۲۱ص)	
<b>سهراب نامه</b>	
داستان رستم و سهراب	۱۵۶
جزوه پنجم (۵۱ص)	
<b>سیاوش نامه</b>	
داستان سیاوش	۱۹۰
جزوه ششم (۵۰ص)	
<b>شاخهائی که از خون سیاوش رویید</b>	
داستان کیخسرو	۲۴۴
کیته‌جویی رستم از سو داو با افراسیاب	
برای خون سیاوش	۲۴۸
رقن گویو توران برای آوردن	
کیخسرو با ایران	۲۵۴
جزوه هفتم (۴۴ص)	
<b>هنگامه کوه همایون</b>	
داستان کاموس کشانی	۲۹۴
داستان خاقان چین	۳۱۹
داستان آکوان دیو	۳۴۰
جزوه هشتم (۳۰ص)	
<b>بیژن نامه</b>	
داستان منیژه و بیژن	۳۴۸
جزوه نهم (۳۴ص)	
<b>گودرز نامه</b>	
داستان جنگ یازده رخ	۳۷۹
جزوه دهم (۱۰ص)	
<b>کیخسرو نامه</b>	
جنگ کیخسرو و افراسیاب	۴۱۲
جزوه یازدهم (۵۰ص)	
<b>گشتاسب نامه</b>	
سرگذشت گشتاسب در روم	۴۶۳
ظهور زردشت و سرگذشت گشتاسب	
با ارجاسپ	۴۷۸
داستان هفت خان اسفندیار	۴۹۳
جزوه دوازدهم (۱۶ص)	
<b>اسفندیار نامه</b>	
داستان رستم و اسفندیار	۵۱۲
انجام کار رستم	۵۵۰
جزوه سیزدهم (۳۰ص)	
<b>سر انجام کار کیان</b>	
یادشاهی بهمن	۵۵۸
یادشاهی همای	۵۶۱
یادشاهی داریاب	۵۶۵
یادشاهی اسکندر بر ایران	۵۷۴
جزوه چهاردهم (۴۴ص)	
<b>نوشدن شاهنشاهی ایران</b>	
یادشاهی اشکانیان	۵۹۰
یادشاهی اردشیر بابکان ساسانی	۶۰۰
یادشاهی شاپور اول	۶۱۳
یادشاهی هرمز اول	۶۱۴
یادشاهی بهرام اول	۶۱۶
یادشاهی بهرام دوم	۶۱۷
یادشاهی بهرام سوم	—
یادشاهی نرسی	—
یادشاهی هرمز دوم	۶۱۸
یادشاهی شاپور دوم (ذوالکفای)	—
یادشاهی اردشیر دوم	۶۲۹
یادشاهی شاپور سوم	—
یادشاهی بهرام چهارم	۶۳۰
جزوه پانزدهم (۵۲ص)	
<b>بهرام نامه</b>	
یادشاهی یزدگرد اول	۶۳۳
یادشاهی بهرام پنجم (گور)	۶۴۱
یادشاهی یزدگرد دوم	۶۶۹
یادشاهی هرمز سوم	۶۷۰
یادشاهی بیروز	۶۷۱
یادشاهی بلاش	۶۷۳
یادشاهی قباد اول	۶۷۵
جزوه شانزدهم (۵۰ص)	
<b>انوشیروان نامه</b>	
یادشاهی خسرو اول	۶۸۴
یزدگرد خاقان چین یا شاه‌عیال	۷۰۷
در نهدان شطرنج و نرد	۷۱۷
آوردن کلبه و دهنه با ایران	۷۱۸
خشم انوشیروان بر بزرگمهر و زندان کردن او	۷۲۳
توقیعات خسرو انوشیروان	۷۲۶
یروشتم موبد و یاسخ خسرو	۷۲۸
جزوه هجدهم (۵۶ص)	
<b>چوبینه نامه</b>	
یادشاهی هرمز چهارم	۷۳۵
داستان بهرام چوبینه	۷۳۶
یادشاهی خسرو دوم	۷۵۹
جزوه نهم (۵۸ص)	
<b>پرویز نامه</b>	
داستان خسرو و شیرین	۷۹۵
یادشاهی قباد دوم (شیرین)	۸۱۰
یادشاهی اردشیر سوم	۸۱۹
یادشاهی فراتین و یوران دخت	۸۲۱
یادشاهی آذرتیم دخت و فرخ زاد	۸۲۲
یادشاهی یزدگرد سوم	—
خاتمه ناشر	۸۳۹

### بنام ایزد مهربان

ایشاناب هیچگاه از فردوسی غافل و با شاهنامه بیگانه نبوده ام ، ولیکن بیش از بیست سال قبل مناسباتی پیش آمد که شاهنامه را از آغاز تا انجام در طرف مدت با نسبتی قلیلی مرتباً خواندم تأییری که این قرائت گلی آن کتاب در خاطر من بخشید فوق العاده بود. گذشته از تمتع ولذتی که از حسن بیان فردوسی می بردم احوال مختلف پیش می آمد که گاهی شاد میشدم و زمانی غم روی می آورد وقتی غضب دست میسداد و یا رأفت و محبت غلبه میکرد و روی هم رفته عظمت و ابهت دولت و همت و غیرت ملت و بزرگان ایران باستان و بلندی مقام ایشان در خاطر جلوه گر میشد و حالتی میرفت و گیرندگی از آن داستانها دیده میشد که از وصف آن عاجزم از آن زمان معتقد شدم که خواندن تمام شاهنامه بر هر ایرانی واجب است و آرزومند گردیدم که بتوانم این کیفیت را بر ابناء وطن معلوم سازم و بقدر قوه در این راه کوشیدم ولیکن بزودی باین نکته برخوردیم که طول و تفصیل شاهنامه برای اکثر مردم مانع است که آنرا تماماً و مرتباً بخوانند اولاً سنگین قیمت است و همه کس استطاعت خریداری آنرا ندارد ، ثانیاً داستان دراز است و کمتر کسی حوصله و مجال خواندن آنرا می یابد. پس در صدد برآمدیم که خلاصه از شاهنامه ترتیب دهم که آن هر دو مانع مرتفع شود گرفتاری به مشاغل رسمی نگذاشت که این مقصود بزودی حاصل گردد و تأخیر بسیار در آن رفت. اتفاقاً اتمام آن مقارن شد با وقتیکه گفتگوی

آورد. از آنطرف امیدوارم که این خلاصه قائم مقام شاهنامه اصلی شود و آنرا متروک ن سازد و اینجانب مدت مدیدی با احتیاط اینکه مبادا نتیجه چنین شود از نشر این خلاصه احتراز داشتم، و بطبع آن راضی نشدم مگر باین ملاحظه که هم اکنون شاهنامه در واقع متروک گردیده است و نشر این کتاب مهجوری آنرا مزید نخواهد کرد و شاید که سبب مرغوبی آن شود، چه گمان میکنم از خواندن این خلاصه ذوق و شوق مطالعه شاهنامه تمام در خاطر ابناء وطن بیشتر گردد و شک نیست که با همه مزایایی که برای این خلاصه شمرده خواندن شاهنامه تمام اثر دیگر می بخشد و نتایج دیگر دارد که از آن غافل نباید بود.

برای آنکه اهمیت کتاب شاهنامه و مزایای آن بر کسانی که توجه بآن نموده یا قادر بر تشخیص آن نبوده اند معلوم باشد مقاله مختصری را که در تحقیق از خصایص شاهنامه و احوال فردوسی برای کتاب جشن نامه آن حکیم سخن پرور بصورت مراسله نوشته ام در دنبال این مقدمه قرار دادم تا برای خوانندگان شاهنامه مفتاح و راهنمایی جهت توجه بخصوصیات آن بشود. تحقیق در چگونگی شاهنامه و داستانها و مزایای شمری و حکمتی و اخلاقی آن و مقایسه فردوسی با سایر سخن سرایان ایران و خارج از ایران و تشخیص مقام و حیثیت شاهنامه و گوینده آن میان سایر منظومها و گویندگان آنها و نقادی در این ابواب البته در مقدمه مختصری چنانکه اینجانب نگاشته ام نمیکند و همانقسم که در آخر آن مقدمه اشاره کرده ام بعدها که اهمیت شاهنامه بدستی بر مردم این مملکت معلوم شد مسائل

چشم هزار ساله ولادت فردوسی بمیان آمد و مقتضی گردید که نشر این خلاصه شاهنامه هم یکی از هدایایی باشد که تار و روان تابناک آن بزرگوار میشود و وزارت جلیله معارف اقدام بطبع آنرا مناسب دید. اینک توضیحاً توجه میدهم که این خلاصه را میتوان بمنزله يك دوره تمام شاهنامه قرار داد چه رشته تاریخی مطالب بهم پیوسته است و از اینجهت نقصانی در کتاب نیست، از اشعار ممتاز شاهنامه هم هیچ فردی ترك نشده و خوانندگان میتوانند مطمئن باشند که اگر این کتاب را مرتباً از آغاز تا انجام بخوانند در حالیکه کمتر از نصف شاهنامه است مثل آنست که خود شاهنامه را خوانده باشند، زیرا که ترك نرفته است الا بعضی از داستانها که نه از جهت اتصال رشته تاریخی لازم بوده و نه از حیث شیرینی و دلنشینی اهمیتی داشته است، و از اشعار هم آنچه حذف شده ابیاتی است که جهت امتیاز خاصی نداشته و ترك آنها بمعنی مطالب و داستانها خللی وارد نمیاورده است. البته اگر مقید نبودیم باینکه رشته مطالب بهم متصل باشد و روی هم رفته نقصانی در سلسله داستان روی ندهد این خلاصه را از این هم مختصرتر میتوانستیم بکنیم؛ ولیکن چون دریغ داشتم از اینکه هیچ فردی از اشعار ممتاز و برجسته فردوسی ترك شود بسا میشد که برای نگاهداشتن يك بیت یا قلمه كوچك مجبور میشدم چندین بیت بی اهمیت را هم نگاه بدارم. مع هذا گمان میکنم این کتاب با آنکه تمام مزایای شاهنامه را دارد و خوانندش تأثیرات روحی و فکری و اخلاقی و لذت شعری و ادبی شاهنامه را کاملاً می بخشد بهیچوجه از جهت طول کلام کسالت و ملالت نخواهد

مزبور را موضوع بحث و فحص قرار خواهند داد و رسائل و کتب در آتیاب خواهند پرداخت، و برای اینجانب با کثرت مشغله و قلت بضاعت میسر نبود که باین تحقیقات کاملاً بپردازم و فقط خواستم غافلین را تنبیهی کرده و از این نوع تحقیقات سر رشته بدست داده باشم. برای آنکه همه گونه تسهیل جهت خوانندگان شده باشد هر شعری که فهم آن قدری مشکل بود در حاشیه توضیح کرده و فهرستی از الفاظ فارسی غیر مانوس که در این خلاصه دیده میشود با معنی آنها ترتیب داده بآخر کتاب ملحق ساخته ام.

گرامی دوست مهربان میخواهی بدانی احساسات من نسبت بشاهنامه چیست و در باره فردوسی چه عقیده دارم؟ اگر بجواب مختصر مفیدقانعی اینست که بشاهنامه عاشقم و فردوسی را آزادتمند صادق، اگر باین مختصر قناعت نداری، گواه عاشق صادق در آستین باشد، در تأیید اظهارات خویش باندازه خود شاهنامه میتوانم سخن را دراز کنم و دلیل و برهان بیاورم. اما اندیشه بخاطر راه مده که چنین قصدی ندارم و در اینجا کلام تا آنجا که مخجل نشود خواهم کوشید.

شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیت هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است؛ بلکه میتوان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است، و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمیزدم و از اینکه سخنانم گزافه نماید احتراز نداشتم میگویم شاهنامه معظمترین یادگار ادبی نوع بشر است. اما میترسم بر من خرده بگیرند که چون قادر بر ادراک دقائق و لطایف آثار ادبی همه قبایل و امم قدیم و جدید نیستم حق چنین ادعایی نداری، بنا برین ازین مرحله میگذرم، و نیز برای اینکه روح مولانا جلال الدین و شیخ سعدی و خواجه حافظ را هم گله مند نکرده باشم تصدیق میکنم که اگر بخواهیم انصاف بدهیم و تحقیق را تمام نمائیم باید این سه بزرگوار را هم بهلوی فردوسی بگنجانیم و ایشان را ارکان اربعه

اسفند ماه ۱۳۱۲

محمدعلی فروغی

زبان و ادبیات فارسی و عناصر چهارگانه تربیت و ملت قوم ایرانی بخوانیم، و چون میخواهم این رساله پردراز نشود فعلاً از عشقبازی بامثدوی مولوی و کلیات سعدی و غزلیات خواجه حافظ خود داری میکنم و تنها بدانکه موجبات ارادت خود بفردوسی طوسی میپردازم که موضوع بحث ماهمین است، گذشته از اینکه فردوسی زماناً از آن سه نفر پیش و لاقلاً فضیلت تقدّم برایشان را داراست.

نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ما دارد احیا و ابقای تاریخ ملی ماست. هر چند جمع آوری این تاریخ را فردوسی نکرده و عمل او تنها این بوده است که کتابی را که پیش از او فراهم آمده بود بنظم آورده است ولیکن همین فقره کافیت که او را زنده کننده آثار گذشته ایرانیان بشمار آورد چنانکه خود او این نکته را متوجه بوده و فرموده است: «عجم زنده کردم بدین پارسی» و پس از شماره آسامی بزرگانی که نام آنها را ثبت جریده روزگار ساخته می گوید:

«چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم بنام»  
ذوق سلیم و هوش سرشار تو تصدیق خواهد کرد که اگر فردوسی شاهنامه را نظم نکرده بود احتمال قوی میبود که این روایات را هم سیل حوادث عظیم بی در پی که بر مملکت ستمدیده ما روی آورده است برده و آن دفتر را شسته بود، چنانکه بسیاری از کتب فارسی و عربی را از میان برده و یادگارهای بسیار از نیاکان ما را مفقود ساخته است، و قرصاً

تانیاً ابناء وطن را بموانست این کتاب ترغیب نماید و اسباب آنرا فراهم آورد. مختصر، فردوسی قبالة وسند نجات ملت ایران را تنظیم فرموده، و همین کلمه مرا بی نیاز میکند از اینکه در توضیح مطلب و یافتاری در اثبات مقام فردوسی ازین جهت بطول کلام بپردازم.

پیش از آنکه بر سر نکات دیگر برویم بی موقع نمیدانم که جواب اعتراضی را که ممکنست بخاطرت خطور کند بدهم، و آن اینست: غالب روایاتی که فردوسی در شاهنامه نقل کرده با با تمام عاری از حقیقت است یا مشوب با فاسفه میباشد و درین صورت چگونه میتواند سند تاریخ ما محسوب شود؟

دوست عزیز غافل نباشد از اینکه مقصود از تاریخ چیست و فواید آن کدام است. البته در هر رشته از تحقیقات و معلومات حقیقت باید وجهه و مقصود باشد و خلاف حقیقت مایه گمراهی است. اما درین مورد مخصوص که موضوع بحث ماست مطابق واقع بودن یا نبودن قضایا منظور نظر نیست. همه اقوام و ملل، متمدن مبادی تاریخشان را در آمیخته با فاسانه است و هر اندازه سابقه ورودشان بتمدن قدیمتر باشد این کیفیت در نزد آنها قویتر است. زیرا که در ازمنه باستانی تحریر و تدوین کتب و رسائل شایع و رایج نبود، و وقایع و سوانحی که بر مردم وارد میشد فقط در حافظه اشخاص نقش میگرفت و سینه بسینه از اسلاف باخلاف میرسید و ضعف حافظه با قوت تخیل و غیرت و تعصب اشخاص وقایع و قضایا را در ضمن انتقال روایات از متقدمین بمتأخرین مشکل

که مفقود هم نمیشد بحالت تاریخ بلعی (ترجمه و تلخیص تاریخ محمّدبن جریر طبری) و نظایر آنست در میآمد که از صد هزار نفر يك نفر آنها را بخوانده بلکه ندیده است، و شکی نیست در اینکه اگر سخن دانشپن فردوسی و اشعار آبدار او نبود وسیله ابقای تاریخ ایران همانانحصر بکتب امثال مسعودی و حمزه بن حسن و ابوریحان میبود که همه بزبان عرب نوشته شده و اکثریت عظیم ایرانیها از فهم آن عاجزند، و چون آن کتب لطف و زیبایی آثار ادبی را ندارد عربی خوانها هم آنها را کمتر میخوانند و در هر صورت رسوخ و نفوئی که روایات مزبور بواسطه اشعار فردوسی در انذهان ایرانیان نموده و تأثیراتی که بخشیده نمی نمود و نمی بخشید. چه البته میدانی که شاهنامه فردوسی از بدو امر در نزد فارسی زبانان چنان دلچسب واقع شده که عموماً فریفته آن گردیده اند. هر کس خواندن میتواند شاهنامه میخواند و کسی که خواندن نمیدانست در مجالس شاهنامه خوانی برای شنیدن و تمسّع یافتن از آن حاضر میشد. کمتر ایرانی بود که آن داستاها را نداند و اشعار شاهنامه را از بر بخواند و رجال احیا شده فردوسی را نشناسد، و اگر این اوقات ازین قبیل مجالس نمی بینی و روایت آن اشعار را کمتر میشنوی از آنست که شداید و بدبختیهای عصر اخیر محور زندگی ما را بکلی منحرف ساخته و بقول معروف چرخ مارا چنبر کرده بود، و مساعی که این ایام برای تجلیل فردوسی و تجدید عهد شاهنامه بکار میبریم برای آنست که آن روزگار گذشته را بر گردانیم، و بقبیده من وظیفه هر ایرانی است که اولاً خود با شاهنامه مأوس شود.

میساخت و کم کم بصورت افسانه در می آورد. خاصه اینکه طبایع مردم عموماً بر اینست که درباره اشخاص با اموری که در ذهن ایشان تأثیر عمیق می بخشد افسانه سرایی می کنند، و بسا که بحقیقت آن افسانه ها معتقد و نسبت با آنها متعصب میشوند. حاصل اینکه تاریخ باستانی کلیه اقوام و ملل بالشروره افسانه مانند است، و این فقره اگر در نظر مورخ محقق مایه تأسف باشد از جهت تأثیرات اجتماعی و ناپیچی که بر آن مترتب میشود بی ضرر بلکه مفید است. چه هر قومی برای اینکه میان افراد و دسته های مختلف او اتفاق و اتحاد و همدردی و تعاون موجود باشد جهت جامعه و مابه الاشتراك لازم دارد، و بهترین جهت جامعه در میان اقوام و ملل اشتراك در یادگارهای گذشته است اگر چه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد. چه شرط اصلی آنست که مردم بحقیقت آنها معتقد باشند، و ایرانیان همواره معتقد بوده اند که پادشاهان عظیم الشأن مانند جمشید و فریدون و کیکاو و کیخسرو داشته و مردمان نامی مانند گاو و قارن و کیو و گودرز و رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که جان و مال و عرض و ناموس اجدادشان را در مقابل دشمنان مشترك مانند ضحاک و افراسیاب و غیره محافظت نموده اند، و بعبارة آخری هر جماعتی که گاو و رستم و کیو و فریدون و ایرج و منوچهر و کیخسرو و کیکاو و امثال آنان را از خود میدانستند ایرانی محسوب بودند و این جهت جامعه رشته اتصال و مایه اتحاد قومیت و ملت ایشان بوده است.

پس درین مورد خاص عمگین نباید بود که روایات باستانی ما با فاسانه

بیشتر بزرگ است نایباریخ؛ بلکه باید نظر کرد که اولاً آن روایات بجه کیفیت و تأثیرش در نفوس مردم چه بوده است؛ ثانیاً آرای آن روایات چگونه آنها را نقل کرده؛ و آیا توانسته است بسمی حکایت کند که در اذهان و نفوس جایگیر شود تا خاصیتی را که برای آنها مذکور داشتیم ببخشد؛ و چون باین مقام برآئیم می بینیم که الحق داستانهای شاهنامه و بیان فردوسی آن صفات لازمه را بدرجه کمال دازا میبشد. نگاه کن و بین روایات شاهنامه پادشاهان و بزرگان ایران را چگونه معرفی می کند. مثلاً آیا ممکنست کسی داستان ابرج پسر فریدون را بخواند و مهر و محبت این جوان را که مظهر کامل ایرانی و اصل و بیخ ابرایت شناخته میشود (۱) در دل جای نهد و نسبت باو و هواخواهانش دوستدار و از دشمنانش بیزار نگردد؟ و کدام سنگدل است که سرگذشت سیاوش و کیخسرو بشنود و رفتار کیخسرو را مخصوصاً پس از فراغت از خونخواهی پدر ببیند و از راه تنبّه و از روی محبت اشک نریزد و از اینکه این مملکت چنین بزرگان پرورده و چنان پادشاهان روی کار آورده سر بلند نشود؟ آیا قومی که خود را بازماندگان اشخاصی مانند کیقباد و کیخسرو و اردشیر و انوشیروان و گودرز و رستم و جاماسپ و بزرجمهر بدانند سرفرازی و عزت نفس نخواهند داشت؛ و آیا ممکنست گذشته خود را فراموش کنند و تن بذلت و خواری دهند و اگر حوادث روزگار آنها را دوجار نکبت و مذلت کرد آسوده بنشینند و برای

۱ - زیرا که پادشاهان پیشین اختصاص ایران نداشتند و نایبندگی کل نوع بشر بودند و تاریخ ایشان در واقع حکایت سیر انسان بسوی تمدن و کشف با و حشیکری و بربریت است.

نجات خود از زندگی ننگین همواره کوشش نمایند؛ بمقیده من اگر ملت ایران با وجود آن همه بلایات و مصائب که باو وارد آمده در کشاکش دهر تاب مقاومت آورده است سببش داشتن چنان سوابق تاریخی و اعتقاد بحقیقت وجود و احوال آن مردمان نامی بوده؛ بالا اقل این فقره یکی از اسباب و عوامل قوی این امر بوده است. اینست معنی آن کلام که گفتیم فردوسی زنده و پاینده کننده آثار گذشته ایرانیان؛ و شاهنامه قباله و سند نجات ایشان است؛ و در این جمله قطع نظر از آنست که این قصهها چه اندازه واقعیت داشته و اصل و حقیقت آنها چه بوده و همین است که بگویی بی مأخذ و معقول صرف نیست و این خود مبحثی طولانیست و از موضوع گفتهگوی امروز ما خارج است.

نکته دیگر فردوسی بر ما احیا و باقیای زبان فارسی است. درین باب حاجت بدنیال کردن مطلب ندارم زیرا کسی را ندیده ام که انکار و تردید کند؛ همین قدر باقتضای موقع تذکر میدهم که سخن موزون و خوش آهنگ که در نزد همه ملل مرغوب و مطلوبست در طبع ایرانی تأثیر خاص دارد. اکثر ایرانیها قوه موزون کردن سخن دارند و کثر ایرانی دیده میشود که در موقع مناسب (و گاهی هم بی مناسب) کلام خود را بسجع و قافیه مزین نکند چنانکه کوئی در نظر ایرانی سخن غیر موزون و غیر مسجع قابل اعتنا نبوده و بر رفع حوائج مادی اختصاص داشته است (احتیاج بسجع و وزن و قافیه در سخنان کودکان و عوام ایرانی بخوبی مشهود است). بهمین علت یادکارهای نثر معتبر در زبان فارسی معدود است؛ و آنها هم

از اول شاهنامه تا آخر سخن بگذشت و بکنواخت است؛ نقل و قایم و مطالب و شرح و وصفها را در نهایت ایجاز و اختصاراً ما صریح و روشن میکنند. طول کلام و تکرار در شاهنامه بسیار است؛ اما گناهش بکردن فردوسی نیست. او مقید بوده است از کتابی که نظم آن را بهمه گرفته بود آنچه هست نقل کند و چیزی فروگذار نشود. کوئی این عمل و تثبیت این داستانها را وظیفه و تکلیف وجدانی خود میدانسته و بر عایت این قید تا یک اندازه ابراز هنر شاعری خود را فدای ادای تکلیف کرده است. یعنی چون داستان دراز بوده و چنانکه مکرراً اظهار میدارد میترسیده است که عمرش بانجام آن وفا نکند غالباً بموزون ساختن کلام اکتفا نموده و کمتر باعمال قوه تخیل شاعرانه خویش میپرداخته است و از اینکه چیزی بر نسخه اصل بیفزاید با از آن بکاهد خود داری میکرد است؛ و در حقیقت

بقیه از صفحه ۱۴

آنرا گفته و بدنها داخل اشعار فردوسی شده است. زیرا که فردوسی اگر معتقد بود که تقریباً یانصد بیت بد در شاهنامه هست یقیناً راضی نبوده آنها را محفوظ بدارد و مانی نداشت که حذف کند؛ و انصاف اینست که بیت بد هیچ ندارد و اگر معدودی اشعار ست در آن دیده میشود از کجا که از خود فردوسی باشد. چه شکی نیست که در شاهنامه دخل و تصرف بسیار شده است؛ و از شاهکارهای فردوسی داخل کردن هزار بیت از دقیقی است که چنانکه خود اشاره میکند برای آن بوده است که بتواند بواسطه مقایسه کلام او با اشعار دقیقی بی باستانی او ببرد و الحق ازین مقایسه نتیجه ای که فردوسی در نظر داشته کاملاً گرفته میشود؛ و شاعرانه طبعی میرزای اعتضاد السلطنه هم بیجهت بغور زحمت داده و در مقام دفاع از دقیقی برآمده است و باز باید متوجه بیکارم اخلاق فردوسی بود که با وجود عیب جوئی از داستان سرایی دقیقی فضل تقدم را برای او اقرار کرده و نیز تصدیق نموده است که در مدیحه سرایی استاد بوده است.

که خواسته اند نثر خود را مرغوب نماید تا چار آن را مسجع و مزین بصنایع بدیعی ساخته اند. حاصل اینکه زبان فارسی را شعر محفوظ داشته است الا اینکه این نتیجه از هر شعری هم حاصل نمیتوانست شد؛ باین معنی شعری که حافظ زبان است نه تنها باید جامع محسنات شعری باشد بلکه لازم است از فهم عامه مردم دور نبوده و حکایت از اموری کند که برای آنها دلپذیر باشد و پیش از شیخ سعدی و خواجه حافظ کمتر کسی از شعرای ما باندازه فردوسی جامع این شرایط بوده است و وفور اشعار شاهنامه هم البته در حصول این نتیجه مداخلت تام داشته است.

مزایای شاهنامه؛ موجبات محبوبیت فردوسی منحصر بآنچه گفتم نیست. اوقاتی که بخواندن شاهنامه بگذرانی هدر نمیرود و حقیقتاً جزو عمر است؛ گذشته از اینکه وطن خوانی و شاه پرستی و ایران دوستی نتایج ضروری است که برای هر کس از خواندن شاهنامه حاصل میگردد بهترین تمسّات و سالمترین تفریحات است. کلامش مثل آهن محکم است و مانند آب روان است؛ و همچون روی زیبا که بآب و رنگ و خال و خط حاجت ندارد در نهایت سادگی و بی پیرایگی است. اگر بخوای از سخن فردوسی برای صنایع لفظی شاهد و مثال بیاوری ازینجمله پنج هزار بیت مسلم که در دست داریم پنجابیت نمی بای؛ شعر سست و رکیک ندارد (۱)؛

۱ - در یکی از مواردی که فردوسی از خود و شاهنامه و زحمات خویش سخن میگوید این شعر دیده میشود:

« اگر باز جویند ازو بیت بد همانا که باشد کم از پنجد »  
 اینجانب این شعر را از فردوسی نیدانم و گمان میکنم یکی از ارادت کیشان او

چگونه آدمی بوده است که منوچهر و نوذر و زاب و کعباد و کیکوس و یخسرو و لهراسپ و گشتاسپ و یسر خود رستم همه را بضاک سپرده و آخر هم معلوم نشد کی مرد است، و نیز اگر بگویند شهرناز و ارنواز دختران جمشید چگونه عهد پدر خود و دوره پادشاهی، هزارساله ضحاک را بسر بردند و باز از فریدون دلستانی کردند، این ایرادها البته بر فردوسی وارد نیست و راجع بکتاب اصلی است. خرده واقعی که بتوان بر فردوسی گرفت بعضی غلظتهای جزئی است، مثل اینکه در ضمن حکایات بعضی جاها گوئی فراموش کرده است که داستانهای که نقل میکند راجع بمقابل اسلام و پیش از نزول قرآن است، و اسکندر را مسیحی میدانند، و پیش از حضرت عیسی از اسقف و سکوبا گفتگو بمیان می آورد، و در زمان گشتاسپ کیانی حکایت از قیصر روم میکند (اگر چه این قسمتها را هم میتوان بر عهده کتاب اصلی قرار داد). بالاخره کلمه حقیقی که خود اینجانب از فردوسی دارم همانست که چرا این اندازه معتقد بمتابعت کتاب اصلی شده است. بعضی از فضاها را که چندان اهمیت و مزه ندارد میتوانست ترک کند، بسیاری از وقایع را هم اگر مختصرتر نقل میکرد ضرری بجائی وارد نمی آمد و مکررات کمتر میشد، و اگر چنین کرده بود شاهنامه از جهات شهری و صنعتی کاملاً آراسته و پیراسته بود، ولیکن نباید فراموش کنیم که ما تنها بقضا میرسیم و کلام بلکه کفش خود را فاضی میکنیم، و فردوسی حضور ندارد که از خود دفاع کند.

از خصایص فردوسی پاکتی زبان و عفت لسان اوست. در تمام شاهنامه

ازین جهت باید دلتنگ بود، زیرا هر چند تمام اشعار و قطعات شاهنامه در غایت متانت و زیبایی است، هر وقت فردوسی از گنجینه طبع و ذخیره خاطر خود بواسطه تأثیرات خاص چیزی ابراز مینماید، مانند مقدمه هائی که برای بعضی داستانها سروده و نذگراتی که از مرگ پادشاهان و بزرگان پیدا میکند، همه گوهرهای تابناک است که چشم دل را خیره میسازد، و جای افسوس است که این کار را بیش ازینجا نکرده است. در هر صورت پیداست که باین داستانها علاقه مخصوص داشته، و این وظیفه را از روی تعشق ادا میکرد است، و سبب عمده دلنشینی کلامش همین است که: سخن کر جان برون آید نشیند لاجرم بر دل.

اگر بنای خرده گیری بر شاهنامه باشد البته نکته های چند هم بر فردوسی میتوان گرفت و از آنجا که بشرویه باید قبول کرد که اثرش بی عیب و نقص نتواند بود. اما حق اینست که بواسطه عوارض بسیار که در ظرف قرون متوالیه بر شاهنامه وارد آمده نمیتوان دانست که چه اندازه از معایب و نقایص را فردوسی شخصاً عهده دار است. مثلاً بعضی از اشعارش مفهوم نیست، و چند بیتی دیده میشود که قافیه ندارد، ولیکن یقیناً این جمله از غلط کتابتی است. ابیات و مصرعهای چند هست که عیناً یا با جزئی تفاوت در موارد دیده تکرار شده است، اما آیا این بحث بر فردوسی است یا بر کسانی که بعد از او در شاهنامه دست برده اند؟ گذشته از افسانه بودن غالب روایات، اغلاط تاریخی صریح در شاهنامه هست، اما آنها هم مربوط باصل کتابی است که فردوسی آنرا منظوم نموده است. همچنین اگر بپرسند داستان زال

بک لفظ یا بک عبارت مستهجن دیده نمیشود، و پیداست که فردوسی برخلاف غالب شعرائی ما از آلوده کردن دهان خود به زلیات و قبیح احتراز داشته است، و هر جا که بمقتضای داستان سرائی مطلب شرم آمیزی مییافت نقل کند بهترین و لطیفترین عبارات را برای آن یافته است. چنانکه در داستان ضحاک آنجا که میخواست بگوید پسری که بکشتم پدر را رضی شود حرامزاده است این قسم میسراید:

بخون پدر گشت همدانستان ز دانا شنیدستم این داستان  
که فرزند بدگر بود تره شیر بخون پدر هم نباشد دلیر  
مگر در نهانی سخن دیگر است بزره ننده را راز با مادر است  
در داستان عشق بازی زال بارودابه آنجا که عاشق و معشوق بدیدار یکدیگر  
رسیده اند میفرماید:

همی بود بوس و کنار و نیند مگر شیر کو گور را نشکرید  
عفت طلبی فردوسی باندازه ایست که در فضایی هم که باقتضای طبیعت بشری بی اختیار واقع میشود رضا نمیدهد که پهلوانان او مغلوب نص شده و از حدود مشروع تجاوز کرده باشند. چنانکه در قضیه همینه که در دل شب در حالی که رستم خوابست ببالین او میرود و وجود خویش را تسلیم او میکند، با آنکه رستم مسافر بوده و یک شب بیشتر آنجا اقامت نداشته، واجب میدانند که موبدی حاضر شود و از پدر همینه اجازه مزاجت او را با رستم بگیرد، و در نتیجه همان شبانه

بدان پهلوان داد او دخت خویش بدان سان که بوده است آئین و کیش

چو بسیرد دختر بدان پهلوان همه شاد گشتند پیر و جوان  
بشادی همه جان بر افشاندند بران پهلوان آفرین خواندند  
که این ماه نو بر تو فرخنده باد سر بد سگالان تو کهنه باد  
چو ایناز او گشت یا او بر از بیود آن شب نیره تا دیر باز  
و همان شب نطفه سهراب منعقد شد، و مقصود ازین پیرایه ها اینست که قضیه با موافقت پدر دختر و با اطلاع عامه و موافق دین و آئین واقع شده باشد تا دامن پاک رستم پهلوان ملی ایران بفسق آلوده نبوده و سهراب که یکی از اشخاص محبوب شاهنامه است از مادر ناپاک بوجود نیامده باشد.

کلیه فردوسی مردی است بغایت اخلاقی، با نظر بلند و قلب رقیق و حس لطیف و ذوق سلیم و طبع حکیم، همواره از فضاها تنبه حاصل میکند و خواننده را متوجه میسازد که کار بد نتیجه بد میدهد و راه کج انسان را بمقصد تمیرساند:

مکن بد که بینی بفرجام بد ز بد گردد اندر جهان نام بد

نگیرد ترا دست جز نیکوی گر از مرد دانا سخن بشنوی

هران کس که اندیشه بد کند بفرجام بد با تن خود کند

اگر نیک باشی بماندت قام بتخت کئی بر بوی شاد کام

و گر بد کنی جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغوی

خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود ..  
 کسی کو خرد را ندارد زیدش دانش گردان کرده خوش ریش ...  
 توانا بود هر که دانا بود بدانش دل پیر برنا بود ...  
 برنج اندر آری تمت را رواست که خودرتیج بردن بدانش سزاست -  
 و جای دیگر فرماید:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی بیایی ز هر دانشی رامشی  
 ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ همه دانش و داد دادن بسیج  
 دگر با خردمتد مردم نشین که نادان نباشد بر آئین و دین  
 که دانا ترا دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود  
 و نیز فرماید:

هنرمند با مردم بی هنر بفرجام هم خاک دارد بس  
 ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکیست ؟  
 و ازین قبیل چند صد بلکه چند هزار بیت است ' و از هر گونه حقایق  
 و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق هر چه بخوای در شاهنامه  
 فراوان است از مدامت دروغ ' و محشّنات راستی ' و لزوم حفظ قول و  
 وفای عهد و مشاوره با داناان و بردباری و حزم و احتیاط و مناعت ' و  
 قبح خشم و رشک و حسد و حرص و طمع و شتابزدگی و عجله و سبکسری ' و  
 فضیلت قناعت و خرسندی و بذل و بخشش و دستگیری فقرا ' و ترغیب  
 بسب نام نیک و آبرومندی و عفو و اغماض و سپاسداری و رعایت حق  
 نعمت ' و احتراز از تنگ و عیب و جنگ و جدال و خونریزی غیر لازم

جهانا میروور چو خواهی درود چو می بدروی پروریدن چسود ؟  
 فلک را ندانم چه دارد گمان که نهد کسی را بجان خود امان  
 کسی را اگر سالها پرورد در او جز بخوبی همی ننگرد  
 چو اینم کند مرد را یک زمان ازان پس بتازد بر اوبی گمان  
 ز تخت اندر آرد نشاند بخاک ازین کار نی ترس دارد نه باک  
 بمرش منار ای برانر امید اگر چه دهد بی کرات نوید .  
 و نیز فرماید:

جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست .  
 و جای دیگر میسراید:

جهان کشتزار است بارنگ بوی : در و مرگ و عمر آب و ما کشت اوی  
 چنان چون در و راست همواره کشت همه مرگ را نیم ما خوب و زشت  
 بجائیم همواره نازان برآه بدین دو نوند سپید و سیاه  
 چنان کاروانی کرین شهر بر بودشان گذر سوی شهری دگر  
 یکی پیش و دیگری ز پس مانده باز بنوشت رسیده بمنزل فراز  
 بیا تا نداریم دل را برنج که با کسی نسازد سرای سنج .  
 و نیز میفرماید:

زمین گر گشاده کند راز خویش ' نماید سرانجام و آغاز خویش ' .  
 کنارش پر از تاجداران بود برش پر ز خون سواران بود  
 پر از مرد دانا بود دامنش پر از ماهرخ جیب پیراهنش .

جهان را نباید سپردن بید که بر بند کنش بی گمان بدرسد  
 پند و اندرزهایی که در هر مورد چه از جانب خود چه از قول  
 دیگران راجع بخدا ترسی و دادجویی و عدالت گستری سلاطین و بزرگان  
 مینهد در کتابی مثل شاهنامه که اساساً سخن را روی با پادشاهان است  
 امری طبیعی است ' و فراوان بودن این قبیل اشعار هم مایه تعجب نیست :  
 چه گفت آن سخنگوی با ترس و هوش چو خسرو شدی بندگی را بکوش  
 بیزدان هر آن کس که شد ناسپاس بدانش اندر آید ز هر سو هر اس  
 . . . . .  
 اگر داد دادن بود کار تو بیفزاید ای شاه مقدار تو  
 . . . . .  
 چو خسرو به بیداد کرد درخت بگردد ازو پادشاهی و بخت  
 نگر تا نیاری به بیداد دست نگر دانی ایوان آباد بست  
 . . . . .  
 چنین گفت نوشیروان قباد که چون شاه را س بیبچد ز داد  
 کند چرخ مشور اورا سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه  
 ستم نامه عزل شاهان بود چو درد دل بیگناهان بود  
 هیچ کس باندازه فردوسی معتقد بعقل و دانش نبوده و تشویق یکسب  
 علم و هنر نموده است . آغاز سخنش باین مصراع است : ' بنام خداوند  
 جان و خرد . ' بلافاصله بعد از فراغت از توحید بستایش عقل میبردازد  
 و میگوید :

و افراط و تفریط ' و لزوم میانه روی و اعتدال و رحمت آوردن بر اسپر  
 و بنده و عاجز ' و عیب غرور و خودخواهی ' و دستور های عملی بسیار ' .  
 که اگر بخوایم برای هر یک از آنها شاهد و مثال بیاورم از وعده اختصار  
 در کلام که داده ام تخلف خواهم نمود ' اگر چه مطلب بلند است و هر  
 قدر سعی میکنم که سخن کوتاه شود میسر نمیگردد . خلاصه طبع حکیمانه  
 فردوسی چنان پر مایه و حساس بوده که در هر مورد بی اختیار تراوش  
 میکند . چون میخواهد از کسی مدح و وصف کند میگوید :

جهان را چو باران بیایستگی روان را چو دانش بشایستگی .

وقتی که میخواهد کسی را دعا کند اگر مرد است میگوید :

که بیدار دل پهلوان شاد باد روانش پرستنده داد باد ' .  
 و اگر زن است میفرماید :

سینه نرگسات پر از شرم باد رخانت همیشه پر آرم باد .

هر وقت بلایه و مصیبتی عارض میشود و مخصوصاً هر جا که مرگ کسی  
 فرا میرسد تخلف نمی کنند از اینکه بی وفائی روزگار و فانی بودن انسان را  
 متذکر شود و عبرت گیرد . فی الحقیقه اینهمه که نسبت بر باعیات حکیم عمر  
 ختّام تشق میورزم ( و حق داریم ) اگر درست بنگری بینی که مایه سخن همه  
 از فردوسی است . زیرا که چون رباعیات ختّام را خلاصه کنیم و اصل  
 معنی کلام او را در آوریم جز این نیست که بر کوتاهی عمر افسوس  
 میخورد و اظهار حیرانی می کند که برای چه آمدیم و کجا میرویم و بعد  
 از این حیات چه خواهیم شد . پس گوش بده بین فردوسی درین باب  
 چه میگوید :

زسر تا بیابش گل است و سمن  
بت آرای چون او نمیند بچین  
بر او ماه و پروین کنند آفرین  
یا میفرماید:

که رویش ز خورشید زویشتر است  
پس پرده او یکی دختر است  
ز سر تا بیابش بگرداو عاج  
دو چشمش بسان دو نرگس بیاغ  
اگر ماه جوئی همه روی اوست  
سر زلف و جمعدش چو مشکین زره  
بهدشتی است سرتاسر آراسته  
پر آرایش و رامش و خواسته  
یا میفرماید:

که دهقان صنوبر چوایشان نکشت  
مگر زلفشان دیده رنج شکنج  
درد عشق و اشتیاق را چنین بیان میکند:

من از دخت مهرباب گریان شدم  
چو بر آتش تیز بریان شدم  
ستاره شب تیره یار من است  
من آنم که دریا کنار من است  
برنجی رسیدم از خویشتم  
که بر من بگریید همه انجمن  
اگر نمونه از وصف مناظر طبیعی چنانکه فردوسی کرده میخواهی اینست:  
که مازندران شهر ما یاد باد  
همیشه بر و بومش آباد باد  
که در بوستانش همیشه گل است  
بکوه اندرون لاله و سنبل است  
هوا خوشگوار و زمین پر نکار  
نه سرد و نه گرم و همیشه بهار

سبب است که احوالش را در این بزرگواران مجسم یافته‌ام. بهر حال یکی از صفات فردوسی را که باید خاطر نشان کنم اینست که ایران پرستی و ایرانی خواهی او با آنکه در حد کمال است یعنی بر خود پرستی و تنگ چشمی و دشمنی نسبت به بیگانگان نیست. عداوت نمیورزد مگر با بدی و بدکاری. نوع بشر را بطور کلی دوست میدارد و هر کس بدبخت و مصیبت زده باشد از خودی و بیگانه دل ناز کشی بر او میسوزد و از کار او عبرت میگیرد. هیچوقت از سیاه روزگاری کسی اگر چه دشمن باشد شادی نمیکند. هیچ قوم و طایفه را تحقیر و توهمین نمی نماید و نسبت به بیچکس و هیچ جماعت بغض و کینه نشان نمیدهد. برای این معنی ذکر شاهد و مثال دشوار است زیرا این عقیده ایست که برای شخص از مطالعه تمام شاهنامه دست میدهد بنابراین از اثبات این مدعا میگذرم و حواله بخود شاهنامه میکنم.

دوست عزیز سخن دراز کشیدیم و همچنان باقیست و هر چند ذکر فردوسی ملال آور نیست اما بیان علیل من البتّه مایه کلال است و انگهی مباحی و نقادی من از فردوسی و کلام او داستان مکس و عرصه سیمرخ است. پیشینیان ما هم نسبت به فردوسی سپاسگذاری کرده و مکتور او را ستوده‌اند. گاهی یکی از پیغمبران سخنش گفته‌اند: زمانی اقراب کرده‌اند که « او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده ». بعضی گفته‌اند او سخن را بعرض برد و بر کسی نشاند. من که قوه این قسم تمییرات ندارم همینقدر خواستم شمه از تأثرات خودم را از شاهنامه

نماید که بزبان چو خواندت پیش  
روان تو شرم آرد از کار خویش.  
و جای دیگر فرماید:

شکاریم بکسر همه یدش مرگ  
چو آیدش هنگام بیرون کنند  
وزان پس ندانیم تا چون کنند.  
خلاصه قوه تنبّه فردوسی از همین شعر او مستفاد میشود که میفرماید:  
جهان سربس حکمت و عبرتست  
چرا بهره ما همه غفلتست؟

اگر از خیتام عشقیامی باشراب را  
دوست داری فردوسی را هم بشنو:  
اگر زنگ دارد ز تلخی سخن  
برد زنگ او را شراب کهن  
چو پیری در آید ز نا که بمرد  
جوانش کند باده سالخورد  
بیاده درون گوهر آید پدید  
که فرزانه گوهر بود یا پلید  
کرا گوژ شد پشت و بالاش پست  
بکیوان برد سر چو شد نیم مست  
چو بود دل خورد مرد کرد دلیر  
چو روبه خورد کرد او شیرگیر.

درافواه است که فردوسی شاعر رزمی است. البتّه هیچ کس وصف و حکایت جنگ و پهلوانی و شجاعت را بخوبی فردوسی نکرده است. موضوع سخن هم با این امر مناسبت داشته است. و معروفیت او ازین حیث مرا بی نیاز میکند که درین باب وارد شوم و شاهد و مثال بیاورم. اما کیست که حکایت بزم و معاشقه و مغالزه را بهتر از آنکه فردوسی مثلاً در داستان زال و رودابه کرده است نموده باشد؟ آیا وصف جمال ازین بهتر میشود که میفرماید:  
همی می چکد گوئی از روی او  
عبیر است بکسر مگر موی او

نوازنده بلبل بیاغ اندرون  
گراژنده آهو براغ اندرون  
دی و بهمن و آذر و فرودین  
همیشه پر از لاله بینی زمین.  
از خصایص و امتیازات فردوسی وصف طلوع و غروب است، مثلاً:

جهان از شب تیره چون پوز زاغ  
همان که سر از کوه برزد چراغ  
نو گفتی که بر گنبد لاجورد  
بگسترده خورشید یا قوت زرد.  
ایضاً:

چو شب برینان سیه کرد چاک  
منور شد از پرده هور خاک  
شه انجم از پرده لاجورد  
یکی شعله انگیخت از زر زرد.  
توجه کن که درین شعر که گفتگو از خنده دختران چند میکند بیک نوك قلم چه منظره و چه عالمی در مخیله انسان مجسم میسازد. چون میفرماید:  
همه دختران شاد و خندان شدند  
گشاده رخ و سیم دندان شدند.

بلك نكتة لطیف را هم نباید از نظر دور داشت و توجه باید کرد که فردوسی شخصاً نمونه و فرد کامل ایرانی و جامع کثله خصال ایرانی است یعنی طبع فردوسی را چنانکه از گفته‌های او برمیآید از احوال و اخلاق و عقاید و احساسات چون بسنجی چنانست که احوال ملت ایران را سنجیده باشی. و من در میان رجال ایرانی چیز شیخ سعدی کسی را نمیشناسم که از این حیث قابل مقایسه با فردوسی باشد. و راستی که من نمیدانم آیا اوارتم باین بزرگان از جهت آنست که آنها را آئینه تمام نمای ایرانیّت تشخیص داده‌ام یا اینکه دوستدارم نسبت به قوم ایرانی از آن



ابراز کنم . هر چند یکی از بسیار گفتم و برای اینکه خستگی نیاروم از اطناب خود داری کردم ، ولیکن بعد ها که ادبای ما در خط تحقیق و نقد شعر بقسمی که نزد سایر ملل معمول است افتادند البته حق فردوسی را ادا خواهند کرد و درباره او کتب و رسائل خواهند پرداخت . عجله سفارشی که من یتو میکنم اینست که شاهنامه را بخوان ، و از اول تا آخر بخوان ، هر چند که آخرش خوش نیست .

فروغی .



[... از نگاه دیگران](#)



[عکسها](#)



[کتاب و نشریه](#)



[از نگاه آراد \(م\) ایل یکی](#)



[از نگاه فریدون ایل یکی](#)



[گاه روزانه های دیروز ... و امروز . روزانه ها ...](#)